



سیر تاریخی تصوف در عصر صفویه

رؤیا پایون*

سابقه به کارگیری این لفظ، تاریخ پیدایش و سیر تکامل آن، علل و انگیزه‌های گرایش مردم در دوره‌های خاصی از تاریخ به تصوف می‌پردازیم و بالاخره مختصری از مهمترین طریقت‌های تصوف اعم از سنی و شیعه در ایران را شرح می‌دهیم.

در بخش دوم زندگی شیخ صفی و ارتباط او با شیخ زاهد گیلانی، شرح احوالات جانشینان او تا شاه اسماعیل اول، چگونگی به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول با کمک صوفیان صفوی، برخوردهای سران حکومتی از شاه اسماعیل اول تا شاه سلطان حسین با آنان و چگونگی عملکرد و منش صوفیان در طی حکومت صفویه بنابر اظهارات شاهدان عینی، رابطه علما با صوفیان و نقش آنان در انزوای متصوفه، سیر نزولی نفوذ و قدرت صوفیان و ... بررسی می‌شود.

بخش سوم به‌طور خاص به برخورد حکومت صفویه با مهمترین گروه‌های صوفی اعم از سنی و شیعه خواهد پرداخت.

* - فوق‌لیسانس تاریخ.

عرفان و تصوف اسلامی، یکی از ریشه‌دارترین و با اهمیت‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی عصر صفوی بوده است. لذا پرداختن به آن، ما را در شناخت بهتر جامعه عصر صفوی یاری خواهد داد. هدف از بررسی این مبحث، پاسخ دادن به پرسشهای زیر است:

- ۱- آیا تصوف پدیده‌ای است که از متن اسلام به وجود آمده یا پرورده عناصر دیگری است.
 - ۲- سیر تصوف طی قرون متوالی چگونه بوده است.
 - ۳- علل گرایش ایرانیان به تصوف در برخی از مقاطع تاریخی.
 - ۴- مهمترین و فعالترین طریقت‌های تصوف در زمان صفویه و چگونگی عملکرد آنان.
 - ۵- نقش صوفیان صفوی در تشکیل حکومت صفویه و وضعیت آنان در طول این حکومت.
 - ۶- آیا برخورد حکومت صفویه با تمامی فرقه‌های تصوف به یک گونه بوده است.
- مطالبی که تحت عنوان سه بخش مجزا در این مقاله بیان شده به شرح ذیل است:
- در بخش اول ابتدا به تشریح منشأ تصوف و

منشأ و سابقه تصوف

در مورد اصل و ریشه کلمه صوفی و تصوف، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. ریشه‌های این کلمه را از صف، صوفانه، صوفه‌القفاء، صفة، صفا، صفو و... می‌دانند. برخی از پژوهشگران سعی دارند برای لغت صوفی، ریشه کهنی که به ادیان قدیم ایران، هند و یونان برمی‌گردد، پیدا کنند. استاد جلال‌الدین همایی در مقدمه کتاب *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، نوشته عزالدین محمودبن علی کاشانی، همه ریشه‌های کلمه صوفی را مورد بررسی قرار داده و منسوب بودن آن را به صفة، بنی‌صوفه، صوفان و نیز صوفه (به معنای پشم پاره که دور ریخته می‌شود) رد کرده است، همچنین اشتقاق از صفوت، صفو، صفا، صفی را از نظر قواعد صحیح نمی‌داند و منسوب بودن به صفا (جمع صفاه به معنی سنگ سختی که گیاه از آن نمی‌روید)، مصافات، صوفانه و صف را هم نادرست می‌داند و درست‌ترین معنا، برای کلمه صوفی را منسوب بودن آن به «صوف» به معنای پشم می‌داند و معتقد است جماعت صوفیه، به دلیل پوشیدن لباس خشن و پشمی، بدین نام معروف گردیده‌اند. همچنین، ایشان اظهار می‌دارند که این اصطلاح ساخته ایرانیان است و بعدها در زبان عربی داخل شده است.^۱

قدیمی‌ترین کتابی که در آن از کلمه صوفی نام برده شده است کتاب *البیان والتبیین* است که نویسنده آن جاحظ (متوفای ۲۵۵ هجری) صوفیه را در شمار ناسکان و پارسایان ذکر می‌کند.

ماسینیون، آغاز پیدایش لغت صوفی را در نیمه آخر قرن دوم هجری، دانسته و معتقد است که در ابتدا نام صوفی منحصر به کسانی از متصوفه بوده که در کوفه مقیم بوده‌اند و پس از گذشت ۵۰ سال، این نام به همه صوفیان مقیم عراق، اطلاق شد. در خراسان و نواحی اطراف آن این طایفه بیشتر به ملامتیه معروف بوده‌اند و در حدود قرن چهارم هجری بود که این لقب، به همه صوفیان در سراسر جهان اسلام، اطلاق شد.

جامی در *نفعات الانس*، نقل می‌کند که ابوهاشم کوفی، نخستین کسی است که در بین مسلمین، صوفی نامیده شده است.

در مورد پیدایش و تکوین اصل تصوف و سابقه به کارگیری لفظ صوفی، همان‌طوری که اشاره شد، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. برخی، اصولاً این پدیده را جدای از اسلام و متأثر از عقاید فلسفی غیراسلامی مانند مذهب زرتشتی، مانوی، مسیحیت، بودائیسیم و فلسفه یونان به‌خصوص فلسفه نوافلاطونی و یا تحت تأثیر تعلیمات کنفوسیوس، لائوتسه و سایر حکمای چین می‌دانند.

نقطه مقابل این دسته، دانشمندانی مانند نیکلسون و ماسینیون هستند که تصوف را پدیده‌ای اصیل و زاده شده از متن اسلام و در واقع روح آن و نتیجه تکامل درونی این مذهب تلقی می‌کنند.^۲

البته بدون شک اندیشه‌های فلسفی و مذهبی گوناگون در شکل‌گیری تصوف اسلامی مؤثر بوده‌اند، چرا که تصوف، جریان فکری واحد و هماهنگی نیست و این نشانه تأثیرپذیری از عقاید و عناصر مختلف است.

ابن‌خلدون در «مقدمه» می‌نویسد: تصوف به‌عنوان خاص در قرن دوم هجری ظهور کرده است: ولی بنا به ادعای خود صوفیان، به کارگیری و رواج این جریان فکری، مربوط به پایان قرن اول هجری می‌باشد.

تصوف و عرفان، پدیده‌ای بسیار مهم در تاریخ فرهنگ ایران است که دارای قدمتی بسیار است و از شیوه‌های خاص جهان‌بینی و نوع ویژه‌ای از نگرستن به هستی است.

پیروان تصوف می‌کوشند با ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها، به کمال مطلق دست یابند. شعایر و احکام مذهبی را وسیله‌ای ظاهری برای رسیدن به حق دانسته، معتقدند انسان از طریق مکاشفات

۱- سید ضیاءالدین سجادی، *مقدمه‌ای بر بنای عرفان و تصوف*، سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲.

۲- هاشم معروف‌الحسنی، *تصوف و تشیع*، ص ۷۰۸.

درونی و بدون محور قرار دادن تعلیمات مذهبی خاص، می‌تواند به خدا برسد.

هر کدام از ادیان، اعم از الهی یا غیرالهی، به نحوی دارای جریانات و عقاید عرفانی خاص خود هستند که بسیار مشابه یکدیگر است. به نظر می‌رسد که پس از پیدایش و تکوین ادیان، پیروان آن به این نتیجه رسیده‌اند که تعلیمات دینی، دارای دو جنبه است؛ یکی جنبه ظاهری و یکی تعلیمات باطنی که عرفان، براساس همین تعلیمات باطنی قرار دارد. غالباً شکل اجتماعی عرفان، تصوف نامیده می‌شود. اگر چه دو واژه تصوف و عرفان، مترادف با یکدیگر به کار می‌رود، از لحاظ معنا و محتوا، میان آنان اختلافهایی وجود دارد. تصوف، راهها و طرق زاهدانه‌ای براساس دوری از دنیاست برای رسیدن به حق و همیشه در چهارچوب طریقت‌ها و فرقه‌های خاصی، متبلور می‌شود. حال آنکه عرفان، راه و روش فکری و فلسفی است که طالبان حق از طریق کشف و شهود و ریاضت و تزکیه، برای وصول به کمال مطلوب می‌پیماید. عرفان، مقامی والاتر از تصوف دارد. هر عارفی، صوفی است، اما هر صوفی، عارف نیست.

تصوف، از مصادیق و شعب تجلی عرفان است نه همه آن، عرفان در مفهوم عام، در همه ادیان وجود دارد و راه عرفان، راهی است که به شکلهای مختلفی، در میان تمامی اقوام و ادیان جهان از دیرباز وجود داشته و دارد. ولی تصوف روشی است که از عرفان، سرچشمه می‌گیرد و بسیار محدودتر از آن است.

تاریخ پیدایش و سیر تکاملی تصوف

در مورد زمان پیدایش تصوف در اسلام، به طور دقیق نمی‌توان اظهار نظر کرد. آنچه مسلم است در زمان پیامبر (ص)، ابوبکر و عمر، به دلیل وجود غزوات و فتوحات و سایر مسائل، مجالی برای رشد و پرورش افکار صوفیانه نبوده، اما از زمان خلافت عثمان، خلیفه سوم به دلیل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه و سایر مسائل، محیط مناسبتری برای

ایجاد و گسترش این جریانات به وجود آمده است. تصوف اسلامی، با زهد و اعراض از دنیا آغاز شد. در قرن اول هجری، بین یک نفر صوفی و یک نفر مسلمان، اختلاف چندانی نبود. تنها تفاوت بین آنان در این بود که صوفیان به بعضی از مفاهیم قرآن، بیشتر اهمیت می‌دادند. مردم عادی نیز برخی به دلیل زهد صوفیان به آنها متمایل شدند و دسته‌ای نیز با انگیزه تن‌آسایی و رها شدن از فعالیت‌های اجتماعی به آنها پیوستند.

تصوف در قرن دوم، دنباله همان زهد و انزوای قرن اول بود. در این دوره، هنوز هم تصوف شکل علمی نیافته بود و صوفیان رموز و اصطلاحات خاصی نداشتند. اولین مراکز تجمع صوفیان در بین‌النهرین، شهرهای کوفه، بصره، بغداد و... بود. در قرن سوم هجری، تصوف مرحله جدیدی از رشد و کمال را طی کرد. به طوری که برخی مدعی هستند که تصوف واقعی و علمی از قرن سوم هجری آغاز شد. تصوف که در ابتدا از حدود قرآن و احادیث پیامبر و ائمه و اعراض از دنیا فراتر نبود، به تدریج با استفاده و تأثیرپذیری از منابع مختلف، رشد بیشتری یافت و اصطلاحات و تعبیرات و اندیشه‌های جدیدی به آن افزوده شد. توجه به ظواهر درویشی مانند خرقة و پشمینه‌پوشی و عقاید زاهدانه و ترک دنیا که قبلاً هدف نهایی بود از بین رفت و اینها مقدمه‌ای برای هدفی والاتر شد. رشد و دگرگونی اندیشه و رفتار و روحیات صوفیان، باعث ایجاد عکس‌العمل از طرف علما شده، آنان را خطری بزرگ برای اسلام تلقی و به کفر و الحاد متهم کردند.

در قرن سوم، صوفیان بیشتر به تفکر و تدبیر، اهمیت می‌دادند تا ریاضتهای شاق و بی‌اعتنایی صرف به دنیا و زندگی توأم با سختی و مشقت، توجه به احکام و شعایر مذهبی مورد بی‌اعتنایی صوفیان قرار گرفت. البته صوفیان در همه دوره‌ها و از جمله در این زمان، در همه عقاید و اصول، با یکدیگر همعقیده نبودند و همین مسأله باعث ایجاد طریقت‌های گوناگون شد.

رواج و شکفتگی تصوف در ایران، در قرن

چهارم هجری بوده است. در این دوره مشایخ بزرگی در نواحی مختلف ایران به خصوص خراسان، به نشر افکار و عقاید خود پرداختند و خراسان، به صورت کانون اشتعال نهضت تصوف درآمد. در قرن چهارم و به خصوص قرن پنجم هجری، به دلیل تسلط ترکان سلجوقی و نزاعهای شدید مذهبی، فرصتی برای صوفیان جهت نشر افکارشان ایجاد شد. اصول و مبانی تصوف، بدون تغییر باقی ماند و افکار صوفیانه بر ادبیات و شعر فارسی وارد می‌گردید.

خانقاهها به دلیل روحیه انزواطلبانه توده مردم، رو به توسعه می‌رفت و تفاوت بارزی بین افکار صوفیان در این زمان، ایجاد شد.

اوضاع نابسامان ایران در قرون بعدی، هجوم مغولان بیگانه، کشتار مردم، ویرانی کشور و وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و اجتماعی، باعث رونق هرچه بیشتر تصوف و گرایش روزافزون توده مردم به افکار صوفیانه شد. مشایخ صوفیه، مورد احترام شدید توده مردم و سلاطین و امرا واقع شدند. تساهل مذهبی مغولان، باعث ایجاد جوی شد که تصوف در آن رشد کرد. البته از طرف دیگر، خستگی روحی مردم از منازعات و کشتارها و... نوعی تمایلات صلح‌جویانه و گرایش به اعراض از دنیا را در آنان تقویت کرد.

عدم تعصب مغولان نسبت به آیین خاصی باعث رشد فکری و ایجاد حق انتخاب تفکر و اندیشه برای مردم گردید.^۳

با حمله مغولان، اکثر مراکز علمی و تحقیقاتی ویران شد، ولی تصوف و عرفان نه فقط به قوت خود باقی ماند، بلکه رشد روزافزونی نیز یافت و این مسأله به دلیل ترویج روحیه بی تفاوتی نسبت به عملکرد حکومت از طرف اکثر فرقه‌های صوفیه بود. خانقاهها، به عنوان یکی از عمده‌ترین مراکز اجتماعی، محل رفت و آمد کسانی بود که رسماً صوفی نبودند.

از دیگر خصوصیات تصوف، از قرن هفتم به بعد، ظهور صوفیان شیعه در نیمه دوم این قرن بود.

بسیاری از بزرگان و امرای کشور از جمله خواجه نصیرالدین طوسی از بزرگترین حامیان تصوف به شمار می‌رفتند.

در قرن هشتم هجری بود که تصوف و تشیع (به خصوص شیعه اثنی عشری) به یکدیگر بسیار نزدیک شدند. با قدرت ناشی از ترکیب این دو عنصر، بسیاری از جنبش‌ها، به مبارزه با مهاجمان مغول و تیموری پرداختند. برخی از آنان مانند حروفیان و نوربخشیان با وجود درگیریهای خونین با شاهان و امرای تیموری و داشتن غنای فرهنگی، موفق به تشکیل حکومت نشدند، اما بعضی دیگر مانند سربرداران، سادات مرعشی مازندران و سادات گیلان، حکومتهایی هر چند موقت تأسیس کردند. امرا و وزیران بسیاری، اقدام به ساخت مدارس و خانقاهها، جهت کسب وجهه اجتماعی نمودند و همین حمایت‌های ظاهری آنان از تصوف، باعث فروفتادن تدریجی تصوف در سراسر سقوت شد. به طوری که می‌توان ادعا کرد سیر تکاملی تصوف در قرن هشتم و نهم هجری به پایان رسید.

در قرن نهم هجری، به علت توجه تیموریان به صوفیه، سلسله‌های تصوف افزایش بی سابقه‌ای یافت که البته این افزایش بیشتر از جنبه کمی بود تا کیفی و در واقع عمق و حقیقت تصوف از میان رفت و ظاهر بر باطن غلبه یافت. حمایت شاهان تیموری از صوفیان باعث کاهش اختلافات شدیدی شد که میان علمای شرع و صوفیه در قرون قبلی وجود داشت.

بسیاری از مشایخ متصوفه به جای علمای شرع، متصدی امور شرعی حکومتی شدند و تعداد بسیاری از توده مردم به دلیل سرخوردگیها، به آنان پیوستند.^۴ از قرن دهم هجری به بعد، تصوف وارد مرحله جدیدی می‌شود. اقطاب صوفی، اغلب برجستگی فرهنگی و علمی گذشتگان را ندارند و مسأله جانشینی در سلسله‌ها جنبه موروثی پیدا می‌کند.

۳- عباسعلی عمید زنجانی، پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان، ص ۴۳۴ و ۴۳۵.

۴- علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، حرف ص.

صوفیان، غرق در ظواهر و آداب صوری، بی‌اعتنایی به احکام شرع و بدعت‌هایی در همه زمینه‌ها می‌شوند. بعضی از فرقه‌ها با وارد شدن در مسائل سیاسی و حکومتی، امور معنوی و ارشاد و تهذیب مریدان را فراموش کردند و برخی دیگر با الهام از طرز تفکر خود به مبارزه با حکومت وقت پرداختند و دسته دیگر به دور از مسائل دنیایی و سیاسی، سرگرم امور عرفانی بودند.

در قرن یازدهم هجری، با قدرت‌گیری علمای شریعت و مخالفت آنان با متصوفه، نفوذ و تأثیر آنان به خصوص صوفیان صفوی که به قدرت بی‌سابقه‌ای رسیده بودند، رو به کاهش نهاد و این روند تا بدانجا کشید که عده‌ای زیاد از آنان کشته و یا به کشورهای دیگر از جمله هند پناهنده شدند. بر اثر این فشارها از آغاز قرن دوازدهم هجری، اغلب طریقت‌های تصوف ایران به خارج از مرزها منتقل شد.

علل و انگیزه‌های گرایش به تصوف

برای شناخت زمینه‌ها و انگیزه پیدایش تصوف، می‌بایست تصویری روشن از جامعه یا جوامعی که تصوف در آن به وجود آمده داشت. بی‌شک، اطلاعات ما راجع به اوضاع حکومت اسلامی در دوران خلفای نخستین، بازتاب حقیقی آن جوامع نیست. ولی مسأله مشخص این است که در دوره خلافت ابوبکر و عمر، جامعه اسلامی کم و بیش دارای سازمانی مذهبی بوده و هنوز تحریفات بزرگ و آشکاری در آن رخ نداده بود.

در زمان خلافت عثمان، ساختار حکومتی و نظام اجتماعی دچار تغییرات شده و نظام به حکومتی اشرافی تبدیل گشت. بعد از آن نیز بنی‌امیه برای استحکام بنیان حکومت خویش، همه مدعیان احتمالی خلافت را بی‌رحمانه سرکوب کردند و بالطبع کسانی که در این اوضاع، همه حقوق خود را از دست رفته یافتند، به تصوف گراییدند. بدیهی است در جایی که ستمگران حاکم بر همه شؤون زندگی مردم غلبه داشتند، آنان چاره‌ای جز پناه بردن به زهد و ریاضت نداشتند.

پس تصوف واکنشی بود علیه اوضاع و احوال اجتماعی و افتخارات اجدادی و تبعیضات اشراف‌گرایانه قوم غالب و اعتراض به محدودیت‌های ایجاد شده و در واقع رهایی از قیود، به خصوص که روح ایرانیان از دیرباز با عرفان و تصوف سازگاری داشت. در فاصله قرنهای چهارگانه هجری، گرایش به تصوف در ایران بسیار زیاد بود و این مسأله به دلیل افزایش فلاکت مردم، غارت و ویرانی کشور بر اثر هجوم سلجوقیان در قرن پنجم هجری، غزان بلخ در قرن ششم، مغولان در قرن هفتم و بالاخره لشکریان تیمور در قرن هشتم و نهم هجری بود.

مهمترین طریقت‌های تصوف در ایران

تصوف در ایران، یادگار زمانی است که ایرانیان تحت سلطه امتیازات طبقاتی دوره ساسانی به سر می‌بردند و دارای این خصوصیات است:

یکی آنکه تصوف ایران، جنبه طریقت داشته و با شریعت یا به کلی پیوندی نداشته و یا اینکه این پیوند نامحسوس و کوتاه مدت بوده است. دیگری وجود خانقاه و آداب و رسوم مخصوص به آن نیز از ابتکارات صوفیان در ایران است. (ملهم از آیین مانویان) که بعداً به جاهای دیگر منتقل شده است و... بسیاری از سلسله‌های طریقت در ایران را ایرانیان به وجود آوردند و علاوه بر خود ایران، در نقاط دیگر نیز انتشار یافت. بسیاری نیز در خارج از ایران، پدید آمده و بعدها در ایران گسترش یافته است. بر اثر انشعاباتی که در فرقه‌های تصوف ایجاد شد، هر کدام سلسله مشایخ خود را به یکی از بزرگان از جمله پیامبر اکرم (ص) ائمه اطهار (به خصوص علی بن ابی طالب^(ع)) و سایر بزرگان از جمله کمیل بن زیاد، معروف کرخی، سلمان فارسی، ابوبکر و... نسبت می‌دهند.^۵

فرقه‌های تصوف در ایران مانند سایر نواحی گاه سنی مذهب و گاه شیعه بوده‌اند. برخی منشأ تصوف

۵- سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، فروغی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۹۹.

را در سیر تاریخی خویش، مذهب تسنن می‌دانند. آنان مدعی هستند که این طریقت، در مراکز سنی نشین شکل گرفته و برخی از آنها، بعدها به شیعه گرایش پیدا کرده‌اند و بعضی دیگر، مدعی هستند که صوفیگری با عقاید و مفاهیم شیعه سازگار است و یک نفر صوفی نمی‌تواند اهل تسنن باشد.^۶ نقش و عملکرد همه طریقت‌های تصوف نیز یکنواخت و یکسان نبوده. برخی نماینده اعتراضات مردم در مقابل حکومتها و مظالم اجتماعی بوده‌اند که البته در اکثر موارد این اعتراضات بی‌حرکت، خاموش و غیرفعال بوده و بعضی دیگر برعکس از هرگونه فعالیت اجتماعی احتراز کرده و به زندگی متفکرانه و به دور از جامعه، اکتفا می‌کردند و بدین طریق فرصت استثمار و ستمگری بیشتر را برای حاکمان فراهم می‌آوردند و برخی نیز، خود در رأس حکومت و اداره کشور قرار می‌گرفتند.

سهم خراسان از نظر تصوف، بیش از سایر مناطق اسلامی است. بزرگترین پیشوایان و پایه‌گذاران مسلک تصوف از این ناحیه برخاسته‌اند.

برخی از سلسله‌های تصوف

طیغوریه: این سلسله منسوب به بایزید بسطامی، عارف بزرگ قرن دوم و سوم هجری است. این طریقه بعدها به چند شاخه شیعه و سنی تقسیم شد و یکی از شعبات آن، سلسله شطاریه است که در فاصله قرون هفتم تا نهم هجری، در ایران فعالیت داشته‌اند. اویسیه: منسوب به اویس قرنی است. طریقه سهروردیه نیز از جمله طرق مهم تصوف در ایران است. مؤسس آن شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی است. تصوف در این طریقه عبارت بود از زهد و مجاهدت، رعایت فرایض دینی و اذکار و اوراد. مرکز آن بغداد بود و بعدها در مناطق جنوب ایران و پاکستان و هند انتشار یافت.

رفاعیه نیز در قرن ششم هجری ایجاد شد، مؤسس آن سیداحمد رفاعی از مردم بصره بود. او در نهایت فقر و سادگی زندگی می‌کرد. فعالیت آنان

بین سالهای قرون هفتم تا نهم هجری بوده است. چشمتیه: بنیانگذار آن خواجه معین‌الدین چشتی است که مدتی مرید شیخ عبدالقادر گیلانی بود. برخی مرکز این طریقت را ابتدا در ایران و بعضی در هند و افغانستان می‌دانند. پیروان این طریقت ولایت حضرت علی^(ع) را پذیرفته و خلفای راشدین را سلطان ممالک اسلامی می‌دانند و پایبندی شدیدی به اصول مذهبی داشتند. در فاصله قرون هفتم تا نهم هجری فعالیت‌هایی در ایران و به‌خصوص هندوستان داشتند.

قلندریه در واقع شعبه‌ای از طایفه ملامتیه هستند که در حدود قرن هفتم هجری، در خراسان و هند و... فعالیت داشته‌اند. برخی فردی به‌نام یوسف و بعضی جمال‌الدین ساوی را مؤسس این سلسله می‌دانند. پیروان این طریقت غالباً آداب و احکام شریعت را رعایت نمی‌کردند.

کبرییه در قرون ششم و هفتم هجری، یکی از دو سلسله مهم در ایران به‌شمار می‌رود. مؤسس آن شیخ نجم‌الدین کبری خوارزمی بوده. مدت‌ها این طریقه در ایران فعالیت می‌کرده و بعدها به آسیای صغیر انتقال یافته و سلسله مولویه از آن منشعب گشته است. بعد از مدتی نیز انشعابی در این سلسله رخ داده و دو سلسله مهم نوریخشیه و ذهبیه به‌وجود آمده است.

شاذلیه که بانی آن شاذلیه مغربی بوده، در فاصله قرون هفتم تا نهم هجری در ایران پیروانی داشته است. قونیویه که به شیخ صدرالدین محمدبن اسحاق قونیوی نسبت داده شده نیز از سلسله‌های قرن هفتم در ایران بوده است.

حیدریه به شخصی به‌نام قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای (زاوه، ناحیه‌ای است که پس از فوت قطب‌الدین حیدر به تربیت حیدریه معروف شد) منسوب است. برخی او را همان قطب‌الدین تونسی، عارف قرن هفتم هجری می‌دانند.

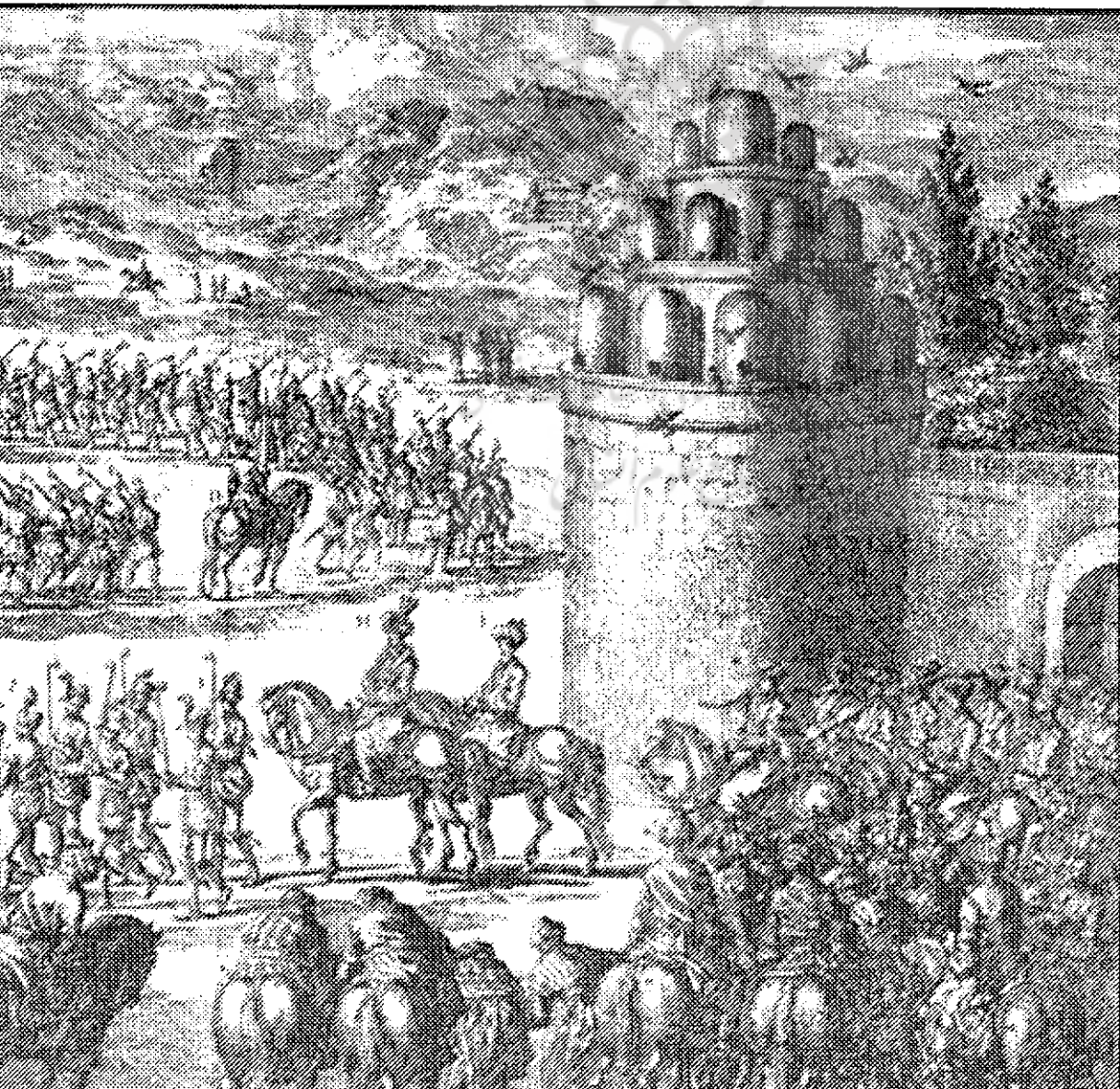
۶- رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انصاریان، ۱۳۷۰، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

منهزم شد. دوره دوم حکومت آنان تا سال ۱۰۰۵ هجری که صفویه بر مازندران کاملاً مسلط شدند، ادامه داشت.

در سال ۷۷۳ هجری، در گیلان قیامی به رهبری سادات صوفی شیعه مذهب وقوع یافت. مردم به رهبری سید امیرکیا، علیه حکام محلی به پا خواستند و با کمک سادات مرعشی مازندران، در شرق گیلان (لاهیجان) حکومتی تأسیس کردند. آنان به تناوب بیش از دو قرن حکمرانی کردند و سرانجام در سال ۱۰۰۱ هجری جزء قلمرو حکومت صفویان گردیدند. صوفیان صفویه نیز از جمله فرقه‌های عمده و فعال تصوف در ایران بودند که درباره چگونگی به قدرت رسیدن آنان سخن خواهیم گفت.

سلسله‌های شیخیه جوریه، مرعشیان، سادات گیلان در میان سلسله‌های شیعی تصوف در ایران، سلسله شیخیه جوریه در خراسان، مرعشیان در مازندران، سادات صوفی در گیلان و صوفیان صفوی، موفق به تشکیل حکومت شدند. سلسله شیخیه جوریه از اتباع شیخ خلیفه بودند که او خود از شاگردان شیخ علاءالدوله سمنانی بود. حسن جوری یکی از مریدان شیخ خلیفه بود که با مبارزات او در نهایت سربرداران موفق به تشکیل حکومت شدند و حکومت آنان تا دوره تیموریان ادامه داشت.

سلسله صوفی مرعشیان، پیروان سیدقوام‌الدین مرعشی بودند که پس از مدتی موفق به تشکیل حکومت در مازندران شدند. دوره اول حکومت مرعشیان در سال ۷۹۵ هجری، به دست تیمور



چگونگی به قدرت رسیدن صوفیان صفوی

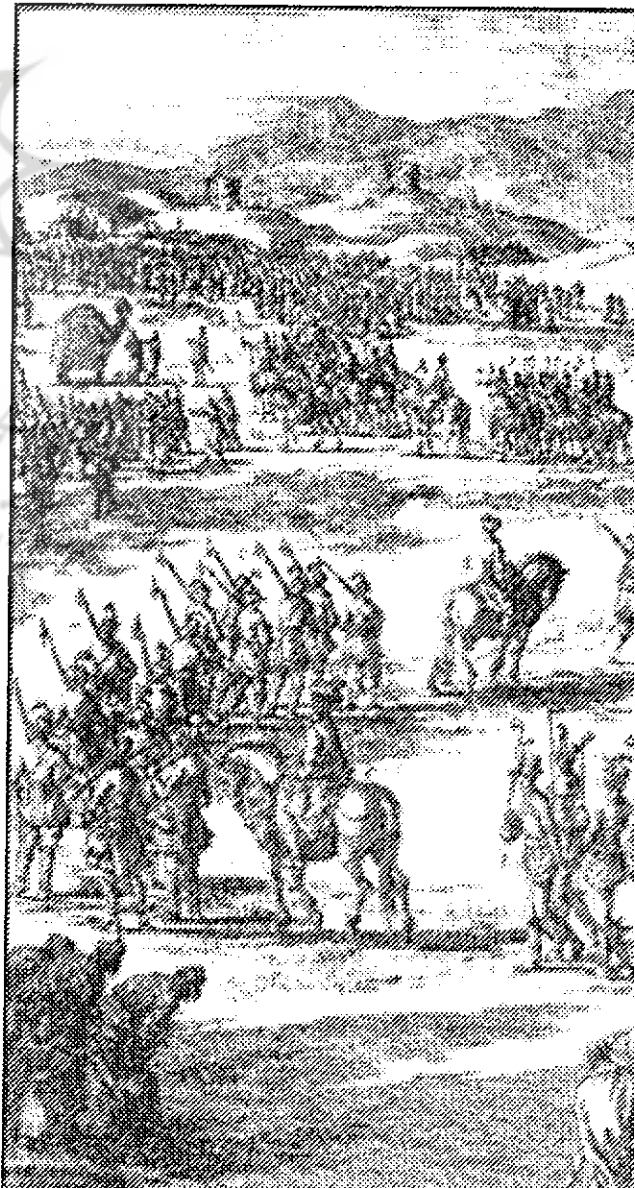
زمان قدرت‌گیری و تشکیل حکومت صوفیان صفوی - که نهضت آنان در واقع پایدارترین و قویترین نهضت اجتماعی صوفیه در ایران بود - از سال ۹۰۷ هجری آغاز می‌شود (البته قبل از این تاریخ در زمان جُنید، صوفیان صفوی قدرت و نفوذ سیاسی زیادی داشتند)، اما در حقیقت این تاریخ را می‌بایستی چند قرن به عقب بازگردانیم.

اطلاعات ما راجع به اجداد شیخ صفی قبل از فیروزشاه بسیار اندک است و از فیروزشاه به بعد نیز، اطلاعات ناقصی در دست است. مورخان ولادت شیخ صفی را مقارن با اواخر حکومت خلفای عباسی در سال ۶۵۰ هجری می‌دانند. وی از کودکی روحیاتی متفاوت از سایر همسالان

خود داشت. بعدها در هنگام اقامت در شیراز، با تعدادی از عرفا ملاقات کرد و در خدمت برخی از آنان علوم قرآنی را فراگرفت. در واقع در همین جا بود که مولانا عبدالله شیرازی، شیخ زاهد گیلانی را به وی معرفی کرد.

شیخ صفی و جانشینانش نزد مغولان و سایر حکام وقت از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند و این تا بدان حد بود که حتی نویسندگان مخالف نیز از ایشان با احترام خاصی یاد می‌کردند. مریدان شیخ، علاوه بر ایران در نواحی آسیای صغیر نیز فراوان بودند و همواره بین آنان و صوفیان اردبیل، ارتباط وجود داشت.

دربارۀ تشکیلات صوفیان صفوی، که در واقع منسوب به شیخ زاهد گیلانی بود، تا زمانی که



تصویر کمپفر از مراسم عید قربان

به خوبی موقعیت صوفی‌ها و قزلباشان

را نشان می‌دهد. ترتیبی که وی

مشخص کرده است به شرح زیر است:

A: صحبت یساول‌باشی یا فرمانده صوفی‌ها

hh: صوفی‌ها یا یساولان (تقریباً شصت نفر)

cc: ششصد نفر پیاده

D: علمدار

E: ایشیک آقاسی‌باشی

F: مهتر

gg: دوازده شاطر

H: شاه با عمامه مزین به جواهر

I: وزیر اعظم

kk: پیشخدمت‌ها (خواج‌سرای سفیدپوست)

lll: خواج‌سراهای سیاه‌پوست

mm: گروه قزلباشها یا بزرگان و محترمین دربار

جنبه صرفاً مذهبی داشت، اطلاعات اندکی در دست است. اما این نکته روشن است که ریاست طریقت، همیشه با یکی از صوفیان بود و جانشین او نیز به فرمان خود مرشد در زمان حیاتش از میان فرزندان پسر او انتخاب می شد، اگر چه فرزند کودک خردسالی باشد. اطاعت محض از مرشد در تمامی سلسله مراتب تشکیلات وجود داشت. بین مریدان و مراد اشخاصی به نام خلیفه وجود داشته که در واقع مروج تعالیم صفویه بوده اند.

تبلیغ طریقت در میان مردم و اطعام فقرا، یکی از کارهای عمده این تشکیلات بود. بودجه مالی خانقاه از طریق شخصیت‌های ثروتمند تأمین می شد، ولی بعدها با واگذاری اراضی وقف در اردبیل و دهات اطراف به فرمان تیمور، این مشکل به کلی برطرف شد. مشایخ طریقت صفویه، رعایت احکام و شعایر مذهبی را بر مریدان خویش واجب می شمردند و همین امر سبب استمرار و تقویت این تشکیلات و عدم روبرویی علنی فقها و علما با آنان گشت.

استنباط سیاحان اروپایی از انگیزه‌های شیخ صفی در تشکیل طریقت صوفیگری، کاملاً مغایر با اهداف اوست. زیرا شیخ صفی و پسرش صدرالدین و جانشینان او تا شیخ جنید، هیچ‌گاه در صدد برپایی نهضت و ایجاد حکومت نبودند و به زندگی به دور از اهداف سیاسی ادامه می دادند.

در واقع با روی کار آمدن جنید، طریقت اردبیل به صورت یک نهضت نظامی درآمد و طریقت درویشی به دور از سیاست قبلی، به تلاش برای دستیابی به حکومت دنیوی تبدیل شد. ظاهراً به کارگیری لفظ سلطان برای جنید و حیدر نیز ناشی از همین قضیه است.

پسر جنید که بعدها شیخ حیدر (پدر شاه اسماعیل اول) نامیده شد، در دستگاه حکومتی اوزون حسن بزرگ شد. او با ساختن اسلحه، علناً مریدان را به جنگ با کفار تشویق می کرد. همچنین برای متمایز ساختن مریدان از سایرین، کلاه دوازده‌ترکی را برای قزلباشان صوفی تدارک دید.

طوایف مختلف قزلباش مانند قاجار، ذوالقدر، شاملو، استاجلو، تکلو، افشار، ورساق، بیات و... هسته اصلی سپاهی شدند که صوفیان، با توجه به نیروی آنان به قدرت رسیدند.

یکی از مورخان به نام فضل‌الله بن روزبهان خنجی درباره میزان عقیده و اخلاص صوفیان صفوی به مرشد انسان می نویسد: «هیچ آفریده‌ای تا بدان روز، آن مبارزه‌ای را که صوفیان بعد از مرگ مرشد و شیخشان با دشمن و قاتل وی کرده بودند، در جهان ندیده و نشنیده بود... صوفیان علناً، شیخ حیدر را خدا و پسرش را پسر خدا صدا می کردند. آنها می گفتند او تنها موجود روی زمین است، معبودی جز او وجود ندارد. حماقت و جهالت آنها بدانجا رسید که اگر کسی صحبت از مرگ شیخ حیدر می کرد، زندگی را به کامش تلخ می نمودند.»

به مریدان شیخ صفی‌الدین و جانشینان او، صوفی می گفتند و این نام به قدری معروف شده بود که اروپاییان، معمولاً شاهان صفوی را صوفی بزرگ می نامیدند. عناوین صوفی و قزلباش تا مدت‌ها مترادف یکدیگر به کار می رفت. ولی عنوان قزلباش، در اواخر سلطنت شاه اسماعیل بر عنوان صوفی غلبه یافت. صوفیان از سایر طوایف قزلباش به شاه نزدیکتر و قابل اطمینان‌تر بودند.

رئیس صوفیان هر طایفه را خلیفه و رئیس تمام صوفیان را خلیفة‌الخلفا می گفتند که یکی از مقامات مهم دربار بود و در واقع نایب شاه به شمار می رفت و اطاعت از او امر او واجب بود.

مؤلف ناشناس کتاب تذکرةالملوک درباره شغل خلیفة‌الخلفا می نویسد: «شغل خلیفة‌الخلفایی به منزله دفترخانه‌ای برای انجام امور صوفیه بود و نمایندگان به ایالات می فرستاد. خلیفة‌الخلفا، فردی از قبایل و ایلات بود. شاه به وسیله خلیفة‌الخلفا و صوفیان نه تنها بر نیرویی که بدو اسلاف وی را به قدرت رسانیده بود نظارت می کرد، بلکه بر تشکیلات وسیع پیروان و تابعان خویش که در سراسر قلمرو حکومت سلاطین عثمانی، مسکن داشت نیز تسلط داشت.» هر یک از طایفه‌های قزلباش از طریق خلیفه

خود با خلیفة الخلفاء، ارتباط داشتند و به همان نسبتی که مرشدی در خاندان صفوی ارثی بود، صوفیگری هم در این طوایف، موروثی گردید. شاهان صفوی به خصوص در اوایل کار به جهت اعتمادشان به صوفیان، مشاغل حساسی چون قراولی دولتخانه، ریاست قورچیان و سایر مناصب مهم کشوری و لشکری را به آنان واگذار می کردند. میزان اخلاص و فداکاری برخی از آنان به شاه نیز به حدی بود که وقتی شخصی مورد خشم شاه قرار می گرفت، آنها به فرمان او، وی را زیر لگد می گرفتند یا با تبرزین قطعه قطعه می کردند و گوشت تن او را زنده زنده می خوردند.

شرط اساسی برای صوفی شدن و صوفی ماندن، اطاعت بی چون و چرا از فرامین مرشد کامل و فداکاری و جان باختن در راه او بود.

شاردن اشارات جالبی در مورد رسومات مختلف صوفیان دارد: «صوفیان شامگاهان اجتماع می کنند و به ذکر خداوند می پردازند. در این مراسم، حاضرین دست به دست یکدیگر داده و در حالی که سر خویشتن را به نوسان درمی آورند و پای می کوبند و می چرخند، با تمام قوا فریاد می زنند هو، هو... که مقصود خداوند است. این مراسم تا جایی ادامه می یابد که دهانشان کف می کند و از خود بیخود می شوند و به زمین می افتند. به محض اینکه به خود آمدند، دور هم می نشینند و از نو به نوسان سر و جنباندن تن می پردازند و... این حالت را خلسه و انشراح یا اتحاد با خداوند می خوانند. صوفیان هنگام ذکر خدا و انجام عبادات، اکثر اوقات به رقص و سماع نیز می پردازند و از موسیقی هم استفاده می کنند.

صوفیه، عقیده دارند که با قطع کامل علایق مادی و به وسیله اتحاد با خداوند می توان به حالت خلسه و انشراح، ارتقا یافت، آنگاه به مانند پیامبران، از غیب الهام گرفت و از آینده اطلاع پیدا کرد. از دیگر وسایلی که صوفیه، به منظور نیل به اتحاد با خداوند به کار می برند انجام مراسم روزه است. آنان پنج یا شش روز، پشت سر هم صائم می باشند و در طی این مدت فقط به خوردن میوه خشک اکتفا می کنند. فی الجمله، صوفیان هر ساله به مدت چهل روز روزه دار هستند.

کسانی از صوفیه که تصمیم به انجام چله دارند، در یک محل محقری انزوا می جویند و چهل روز تمام آنجا می مانند. هر یک از آنان هر وقت بخواهد می تواند آنرا برگزار کند. در طی این مدت حتی الامکان از خواب خودداری می کنند و چنان خوراک خود را تقلیل می دهند که در روزهای آخر چله، فقط به خوردن دوازده بادام در بیست و چهار ساعت اکتفا می کنند و در طی مدت مدیدی فقط به تأمل و تفکر می پردازند و به خداوند می اندیشند. ثمره تحمل این همه ریاضت، ارمغانی به نام مکاشفات است. صوفیه، برای قرآن معنای مجازی قایل اند و حتی کلیه احکام دینی و مذهب رسمی را تأویل می نماید. اگر چه صوفیان به مانند دیگر مسلمانان به تزکیه جسمانی و انجام آداب ظاهری مذهب، اقدام می کنند، ولی در حقیقت این موضوع در نظر ایشان مطلقاً فاقد اهمیت است و عقیده دارند تمام آداب و مراسم پرستش الهی یک مسأله باطنی است. به همین مناسبت، صوفیه سخت مبغوض فقها می باشند. به عقیده صوفیه، لذا ید بهشتی عبارت است از شناخت درونی خداوند، وصل و اتحاد با الوهیت و دوزخ یعنی جدایی از معشوق و دوری از خداوند.^۷

همچنین ژان شاردن به وظایف صوفیان صفوی در دربار پرداخته و می افزاید:

«صوفیان که قورچی (نگهبان در شاهی) می باشند، بر محل بست و تحصن نظارت دارند و می توانند از آنجا خوب منتفع گردند، آنان هنگامی که شاه از کاخ بیرون می آید و زنان همراهش نیستند، ملتزم مرکب می گردند. هیچ کس نمی تواند وارد جمع ایشان شود مگر اینکه از خون و نژاد آنها باشد». درباره اقامت آنان می نویسد:

«مسکن صوفیان در خیابان بزرگی است که به عالی قاپو، منتهی می شود. ایشان را در آنجا مسجدی است که هر جمعه در آن جمع می گردند. این مسجد را طاووس خانه می نامند که به معنای پرستشگاه می باشد».

۷- ژان شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج ۵، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۹۳-۲۸۸.

با توجه به حضور شاردن در نیمه دوم حکومت صفوی در ایران و این‌گونه توصیف وضعیت صوفیان، این نتیجه حاصل می‌شود که در زمان وی، صوفیان هنوز به‌طور کامل منزوی و نابود نشده بودند، هر چند از قدرت آنان به‌طور محسوس کاسته شده بود. شاه اسماعیل اول در مقابل خدمات و حمایت‌هایی که صوفیان در همه مراحل (از جمله رسیدن او به سلطنت) از وی به عمل آوردند، در هر ولایتی با القابی چون سلطان، بیگلربیگی، امیرالامراء خان و... زمینها و مناصبی را به آنها واگذار کرد و در واقع هر یک از سران قزلباش دارای حکومت مستقلی در نقاط مختلف ایران شدند.

واگذاری غنائیم، حکومت ولایات، تقسیم اسرا بین صوفیان ارشد، از همان آغاز فتوحات شاه اسماعیل اول شروع شد. علاوه بر این وی در طول حکومت، مشاغل و مقامات مهم کشوری و لشکری در پایتخت را نیز به آنان واگذار نمود و باعث شد که آنان به تدریج با خودکامگی و استبداد بر سر مردم مسلط شوند و از اصول و مبانی تصوف که همانا زهد و اعراض از دنیا بود، دور گردند و به تجملات و قدرت‌طلبی هرچه بیشتر بیندیشند. هرچند که صوفیان از مدتها قبل از این نیز (از زمان جنید) درگیر مسائل دنیوی و به دور از تعلیمات واقعی تصوف بوده‌اند. اشتغال به امور سیاسی و حکومتی باعث شد که قداست و مشروعیت مرشد کامل نزد آنان به تدریج رو به کاستی گذاشت. شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران، اعتقاد صوفیان را به رهبرشان، که او را موجودی نیمه الهی و شکست‌ناپذیر می‌پنداشتند، از بین برد. در واقع پس از این شکست بود که حکمرانان قزلباش صوفی به رقابت با سلطه شاه پرداختند. این در حالی است که به قول یکی از بازرگانان ونیزی، قبل از این شاه اسماعیل اول را مردم کشورش همچون خدا دوست داشتند و به او تکریم و تعظیم می‌کردند. به‌خصوص سپاهیان که بسیاری از آنان بی‌زره به جنگ می‌رفتند و انتظار داشتند که

اسماعیل در پیکار نگهدار ایشان باشد. بسیاری با سینه‌های برهنه به پیش می‌تاختند و فریاد می‌زدند، شیخ، شیخ، نام خدا در سراسر ایران فراموش شده بود و فقط اسم اسماعیل، به خاطرها سپرده می‌شد و...^۸

به دنبال شروع سرکشی‌های سران قزلباش، اسماعیل اول نیز عکس‌العمل‌هایی در جهت کاهش نفوذ آنان و جدایی قدرتهای مذهبی و سیاسی به‌عمل آورد.

وضعیت سایر گروههای صوفی نیز بستگی به عملکرد و رفتار آنان داشت. دسته‌ای از صوفیان که داعیه قدرت‌طلبی نداشتند و در عوالم روحانی خود غرق بودند، مورد توجه و تکریم شاهان صفوی از جمله شاه اسماعیل قرار می‌گرفتند، ولی آن دسته از صوفیان که در جهت منافع دولت صفوی نبودند قطعاً مورد تعقیب و کشتار سران حکومتی قرار می‌گرفتند و حتی قبور بزرگان آنان مورد نیش قرار می‌گرفت.

جنگ و جدال داخلی بین سران صوفی قزلباش و قبایل آنان بر سر ثروت و قدرت در سراسر ایران و به‌خصوص در ناحیه خراسان، پس از مرگ شاه اسماعیل رو به فزونی گذاشت.

این بدان معنا نیست که قداست شاه نزد صوفیان از بین رفته باشد. دالسانداری درباره شاه طهماسب اول می‌نویسد: «مردم او را نه همچون شاه، بلکه مانند خدا می‌پرستند، زیرا از سلاله [حضرت] علی (ع) است... کسانی که دچار بیماری یا گرفتاری شوند آن قدر که به دعا از شاه یاری جویند، از خدا یآوری نمی‌طلبند، در راه شاه نذر و نیاز می‌کنند و برخی از مردم به بوسیدن آستانه کاخ او می‌روند و...»

بی‌شک با کاهش نفوذ صوفیان قزلباش، قدرت علمای مذهبی در این زمان رو به افزایش بوده، جمع کثیری از فقیهان مانند علی بن حسن زواره‌ای،

۸- باربارو جوزافا، کنتارینی و...، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۴۳.

محقق کرکی، شیخ حسین پدر شیخ بهائی، شهید ثانی و... از سایر نواحی به ایران آمدند. در واقع گرایشهای ضد تصوف در دوره صفویه در همین زمان، نضج گرفت. این نشانه آمادگی نسبی و تدریجی فضای فکری ایران در جهت افکار و اقدامات ضد صوفیانه است. هرچند که هنوز تصوف به عنوان گرایش اصلی در ایران مطرح است. منازعات بین امرا بر سر نیابت و وکالت سلطنت، مقامات و مناصب مهم کشوری و لشکری و... حکومت صفویه را تهدید می کرد. جسارت بعضی از سران قزلباش تا بدانجا رسیده بود که برای به دست گیری قدرت به سلطان عثمانی پناه برده و او را به جنگ با ایران تشویق می کردند یا در صدد مسموم کردن شاه و... برآمدند.

اختشاشات و عصیانهای سران قزلباش صوفی مانند همه دوره های تاریخی در ایران، پس از مرگ شاهان شدت بیشتری می یافت.

کاهش نفوذ و قلع و قمع صوفیان به جایی رسید که در زمان شاه اسماعیل دوم، حسینقلی خان که منصب خلیفه الخلفا (نایب مرشد کامل) را داشت، کور کردند. این در حقیقت نقطه شروع ستیزه جویی و مبارزه علنی با صوفیان بود. منابع تاریخی این دوره ذکری از فعالیتهای آشکار قزلباشان و سایر گروههای صوفی ندارند که البته این ظاهر قضیه است و به طور یقین آنان مخفیانه مشغول فعالیت و سازماندهی نیروهای خویش بوده اند.

دخالتهای متعدد قزلباشان در امور داخلی کشور، تمردها و شورشها و بالاخره کشتن مهد علیا، همسر محمد خدا بنده و حمزه میرزا ولیعهد و... باعث شد که شاه عباس اول کینه ای عمیق از آنان به دل گیرد و از همان ابتدا در صدد کوتاه کردن دست آنان از امور لشکری و کشوری و منسوخ ساختن مناصب و مقامات و اختیارات موروثی آنان برآید.

اگرچه شاه عباس با همیاری سران قزلباش صوفی (علی قلی خان و مرشد قلی خان) به حکومت رسیده بود، ولی خاطر خبیثتهای آنان به پدرش را فراموش نکرد. در بین صوفیان نیز اگر

اندک ارادت و ایمان ظاهری نسبت به مرشد کامل وجود داشت نه از سر اخلاص و ایمان معنوی و واقعی، بلکه از ترس مجازات و عواقب آن بود.

شاه عباس با از میان بردن بزرگان صوفی قزلباش از جمله حامیان اولیه خویش، در صدد جایگزین کردن نیرویی به جای آنان برآمد و مصلحت را در آن دید که از غلامان گرجی، ازمنی، چرکسی و... در سپاه خویش و سایر امور کشوری استفاده نماید. صوفیان قزلباش که در دوره شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول، حاضر به اطاعت از همه فرامین شاه و از جمله خوردن گوشت زنده دشمنان بودند، دیگر در این زمان حتی حاضر به رفتن به جنگ و دفاع از سرحدات خویش نبودند. شاه عباس نیز آنان را با تمهیدات خاصی از سیاست به دور انداخت.^۹

در این دوره نیز با وجود اقتدار و تمرکز نسبی حکومت، در بسیاری از نقاط شورشهایی از طرف سران قزلباش وجود داشت. شاه نیز برای مقابله جدی با این عوامل داخلی، موقتاً به شرایط دولت عثمانی تن داد و حاضر به مصالحه گردید. طبعاً رفتار خشونت آمیز شاه عباس با سران قدرت طلب قزلباش بود و بنا به مصالحی صوفیان عادی که کاری به سیاست و حکومت نداشتند، در انجام مراسم خویش آزاد بودند.

پیترو دلوااله درباره وضعیت صوفیان زمان شاه عباس می نویسد: «صوفیگری یکی از فرقه های مذهبی ایران است و صوفی ها، فقر و تنگدستی را مباهات می دانند. آنان گرچه از لحاظ لباس با سایرین تفاوتی ندارند، ولی همیشه تاجی بر روی سر می گذارند. همه صوفی ها با هم زندگی می کنند و رئیس آنان به خود جنبه تقدس می دهد که بهتر است آن را عوامفریبی خوانند... شاه عباس شخصاً نیز هیچ گونه اعتمادی به آنان ندارد و معتقد است همه در واقع

۹- ابوالحسن قزوینی، فوائدالصفویه، به تصحیح مریم میراحمدی، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۸.

شیادانی بیش نیستند. هرچه باشد به هر حال مردم برای آنان احترام فوق‌العاده‌ای قایل هستند و شاه نیز ظاهراً چنین وانمود می‌کند... صوفی‌ها هر کجا شاه بروند با او می‌روند. شاه هر شب از آشپزخانه خود برای آنان که تعدادشان دو بیست، سیصد نفر است! شام می‌فرستد. آنان غذا را یا در ملاء عام و یا در راهرو اول قصر شاهی و یا در محوطه‌ای که مخصوص این کار ساخته شده است صرف می‌کنند. در این موقع، مردم زیادی به تماشا می‌ایستند و آنان، بعضی اوقات مختصری از پلوی خود را به تماشاچیان می‌بخشند. بدین معنی که با دست پلو برمی‌دارند و به هر کس در جلو واقع شده باشد، تعارف می‌کنند. کسی که چنین هدیه‌ای دریافت کرده است آنرا متبرک می‌شمارد. بعضی‌ها که خود را گناهکار می‌خوانند در مقابل رئیس صوفی‌ها، به زمین می‌افتند و درخواست مجازات می‌کنند تا گناهانشان پاک شود. رئیس با قیافه جلدی چوبی را که در دست دارد چهار تا شش بار محکم یا آهسته بران گناهکار می‌نوازد و این ابلهان تصور می‌کنند با همین مجازات سبک، تمام گناهانشان آرمزیده می‌شود و...»^{۱۰}

در زمان شاه عباس، ۳۲ اویماق یا طایفه قزلباش در ایران وجود داشت که تعداد آن متفاوت بود. آنان به دو قسمت عمده سمت چپ و راست شاه تقسیم می‌شوند. از نظر نظامی نگهدارنده حکومت صوفی بودند و زمانی که قدرت شاه ضعیف می‌شد نفوذ رؤسای قزلباش به بالاترین حد خود می‌رسید. این طوایف در مناطق مختلف تیول و اراضی وسیعی داشتند. طبق رسوم دیرین هر یک از پسران شاه برای تربیت، به یکی از سرداران صوفی قزلباش سپرده می‌شد.

شاه عباس پس از چندی حکومت ولایات را از سران قزلباش گرفت و به غلامان خاص ایرانی، گرجی و ارمنی داد. همچنین در قشون ایران تغییراتی اساسی ایجاد کرد.

وضعیت صوفیان قزلباش همچنان رو به تنزل بود تا اینکه شاه عباس دوم به سلطنت رسید (۱۰۵۲ هـ.) با ظهور او، موقعیت صوفیان دچار تغییر شد. این تغییر وضعیت یا به دلیل اوضاع اجتماعی آن دوره یا به دلیل خصلت‌های ذاتی خود شاه بود به هر حال در

این زمان به هر انگیزه‌ای، درویشان و عرفا مورد توجه شاه قرار گرفتند، البته آنهایی که دوام دولت صفوی را از خداوند استدعا می‌کردند.

شاه عباس دوم اقدام به ساخت تکیه‌هایی جهت درویشان (تکایایی که قبلاً ویران شده بود) نمود. املاک وسیعی را وقف آنان کرد و به آنها آزادی عمل داد. بارها به دیدار آنان می‌رفت و از آنها می‌خواست او را نصیحت کنند و...»^{۱۱}

با این حال نفوذ علمای شیعه در این عصر به حدی بود که سید حبیب‌الله صدر خاصه، در مورد صوفیان از فقها استفتاء کرد و برخی از آنان نیز به تکفیر و تفسیق صوفیان فتوا دادند.

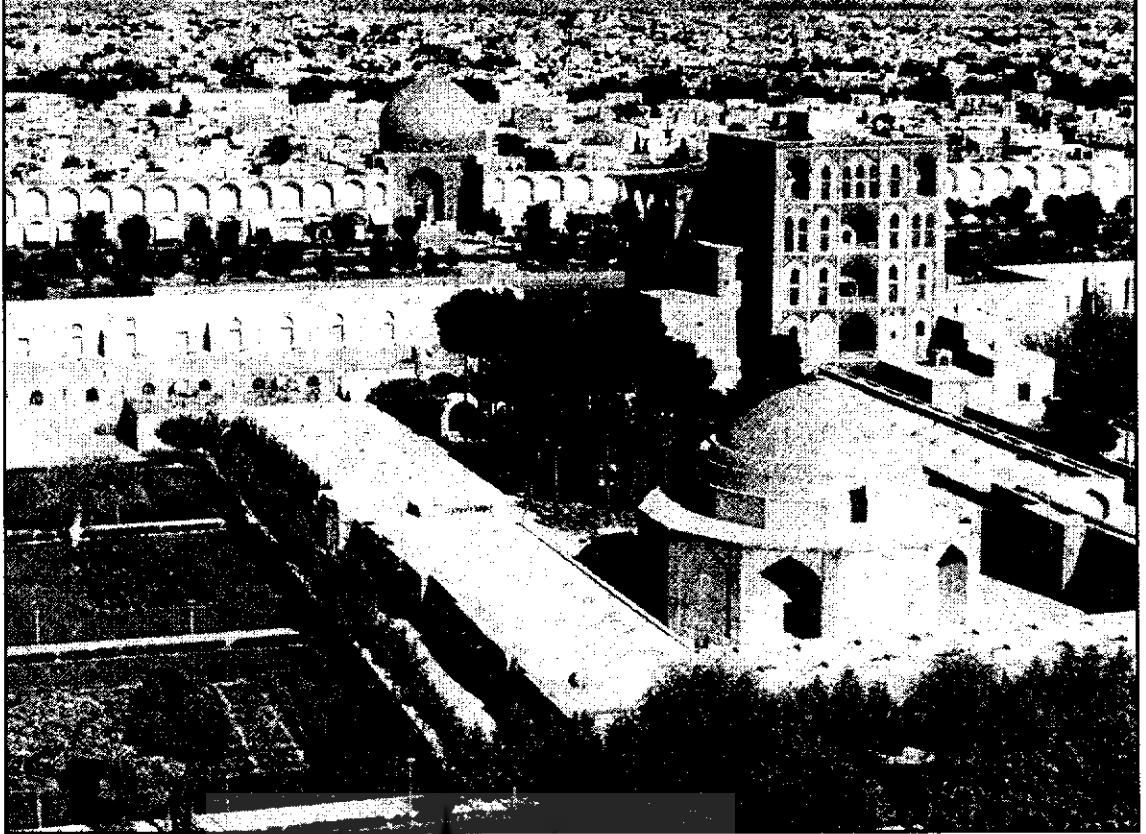
سانسون درباره وضعیت صوفیان پس از دوره شاه عباس ثانی می‌نویسد: «صوفیان، در گذشته بسیار مورد احترام بودند، ولی در این روزها در منت‌های حقارت به سر می‌برند... در این ایام به کارهای درباری، پیشخدمتی و... مشغول می‌باشند. مأمورین اجرای عدلیه نیز از صوفیان هستند. محافظت شخص شاه و درهای قصر به عهده صوفیان است... خلیفه روزهای پنجشنبه (شب جمعه) تمام صوفیان را جمع می‌کند تا برای سلامتی و سعادت شاه دعا کنند.»

به ابتدال کشیده شدن خود صوفیان صفوی از نظر مادی و معنوی و عدم توجه آنان به سنتها و ظواهر شرع از یک طرف و غلبه نظرات و افکار فقها و حکما از طرف دیگر، باعث شد که مراسم تاجگذاری و بستن شمشیر به کمر شاه بدون حضور آنان انجام گیرد. از جمله شاه سلطان حسین تصمیم گرفت که مراسم تاجگذاریش با حضور شیخ الاسلام محمدباقر مجلسی انجام پذیرد. در همین جلسه بود که وی فرمان منع مسکرات و جنگ میان فرقه‌ها و طرد صوفیان و... را از شاه گرفت.^{۱۲}

۱۰- پیتر و دلواله، سفرنامه پیتر و دلواله، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۱۱- محمدطاهر وحید قزوینی، عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی، ترجمه ابراهیم دهگان، داودی، اراک، ۱۳۲۹، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۱۲- لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۲۴، ص ۴۳.



عمارت توحيدخانه جنب میدان نقش جهان پشت کاخ عالی قاپو

برخی صوفیان قزلباش را متهم به همکاری با محمود افغان کردند، ولی کشتارها و غارت اموال سران قزلباش به دست محمود افغان و کمک صوفیان در ره‌انیدن پسران شاه سلطان حسین (طهماسب میرزا و صفی میرزا) در جریان محاصره اصفهان، صحت این گفتار را مورد تردید قرار می‌دهد. از طرف دیگر، صوفیان نیز حمله محمود افغان و ویرانی پایتخت را عقوبت برخورد های تند فقها و جریان حاکم، علیه خود می‌دانند.^{۱۴}

برخلاف تصویری که ایجاد شده، تصوف در این دوره به کلی منسوخ نشد و همچنان در صحنه‌های داخلی و خارجی حضور داشت، اگر چه این حضور تا مدتها به صورت غیرفعال بود و پیروان آن از نامیدن عنوان صوفی بر خود دوری می‌کردند.

از این پس، علما و سادات به جای امرای قزلباش در شهرها حاکمیت داشتند و مشورت شاه در امور مختلف با آنان و در رأس همه با علامه محمدباقر مجلسی بود. صوفیان تحت فشار شدیدی از پایتخت (اصفهان) تبعید شدند، حلقه‌های ذکر و مراسم صوفیانه در توحيدخانه و سایر مراکز ممنوع شد. خشونت حکومت تا جایی رسید که به شاگردان علامه مجلسی اجازه داده شد در دکان کوزه‌گران، خمره‌هایی را که آواز هو می‌داد بشکنند. همچنین پوشیدن لباس پشمی به هر نوعی ممنوع شد.

وعاظ علناً بر منابر آنان را مورد طعن و لعن قرار می‌دادند و آنان را منکر خداوند معرفی کرده و قتل آنان را واجب می‌دانستند. شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۵ هجری، فرمان خراب کردن تکیه فیض (که شاه عباس ثانی ساخته بود) را صادر و همه آنها را مجبور به ترک وطن کرد.^{۱۳}

در این زمان حتی علمایی که گرایشهایی به تصوف داشتند، سعی در دوری جستن از آنان داشتند. همچنین در این دوره کتابهای زیادی علیه تصوف نگاشته شد.

۱۳- محمد مهدی بن محمدرضا اصفهانی، نصف جهان فی تعریف اصفهان، به تصحیح منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۳.

۱۴- مؤلف نامعلوم، مکافات نامه (علل برافتادن صوفیان)، به تصحیح رسول جمعریان، چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹.

رابطه صفویان با سایر گروههای صوفیه

برخورد حکومت صفوی با سایر گروههای صوفی، جدای از سیاست آنها در برخورد با صوفیان صفوی نبود. برخی از سلسله‌ها که منتسب به تشیع بودند و امکان ادامه فعالیت در محیط شیعی صفوی را داشتند در صورتی قادر به ادامه حیات بودند که مانند نعمت‌اللهیه و نوربخشیه در جهت مصالح حکومت گام برداشته و یا اینکه به دور از مشاغل و مناصب دنیایی، سرگرم مسائل عرفانی و تربیت مریدان در گوشه خانقاههای خود باشند. در واقع این‌گونه سلسله‌ها بودند که با رواج روحیه اعتراض از دنیا و اجتناب از هرگونه فعالیت اجتماعی، مریدان خویش را به عدم مقاومت در برابر تجاوزات و ستم‌ها و بی‌اعتنایی نسبت به سیاست کشور سوق داده و مایه خرسندی حاکمان را فراهم می‌آوردند. سلسله‌های صوفی منتسب به تسنن هم که بالطبع به‌طور کامل طرد شدند، مانند سلسله مرشدیه کازرونی و...^{۱۵}

یزدیان

از سلسله‌های تصوف سنی که در زمان صفویه (شاه اسماعیل اول) به شدت سرکوب شد. مؤسس این فرقه، شاهدین جراح بود. آنان در سال ۹۱۳ هجری شورش کردند.

مشعشعیان

دسته دیگری از صوفیان بودند که سابقه فعالیتشان به دوران قبل از حکومت صفویه باز می‌گردد. آنان از عشایر بزرگ عرب بودند که به رهبری سیدمحمد فلاح (از شاگردان احمدبن فهد حلی) نهضت خود را در سال ۸۴۰ هجری در زمان تیموریان آغاز کردند. با ظهور شاه اسماعیل اول، وی به بهانه مقابله با دعوی الوهیت سلطان مشعشعی (حاکم بر تمام خوزستان) به این نواحی لشکر کشید و آن نواحی را تسخیر کرد و فردی از خود مشعشعیان را به همراه یکی از امرای قزلباش به حکومت آن نواحی منصوب کرد. امرای

مشعشعی در دوره بعد از اسماعیل همچنان خراجگزار دولت صفوی بودند.

صفویان برای تضعیف و سرگرم کردن مردم به مسائل جزئی، بهترین راه را فراهم آوردن زمینه اختلاف دو قشر از توده مردم به نام حیدری و نعمتی دیدند. با مشعشعیان، به دلیل نفوذ محلی مبارزه مستقیم بی‌ثمر می‌نمود. بنابراین بهترین راه حل، سازشی اجتناب‌ناپذیر با آنان و قبول حاکمیت آنها بر منطقه با نظارت امرای قزلباش بود. گروههایی مانند نقطویان که خطری جدی بودند، به‌طور کامل سرکوب شدند. برخی دسته‌ها مانند نعمت‌اللهیه و تا حدودی نوربخشیه مورد اکرام قرار گرفته و برخی نیز به دلایل مختلف از جمله مطرود بودن در اذهان عمومی یا دور بودن از سیاست و عدم دخالت در امور حکومتی، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند.

نقشبندیه

طریقه نقشبندیه از سلسله‌های بسیار معروف است که بانی آن خواجه بهاء‌الدین نقشبند بود. این سلسله به دو شاخه شیعه و سنی منشعب می‌شد. پیروان این طریقه، معتقد به زندگی دسته‌جمعی در خانقاهها بودند و گوشه‌نشینی و تکدی و چله‌نشینی را نفی می‌کردند. آنان به آل‌علی (ع) اظهار تولی می‌کردند، لیکن ظاهراً در به قدرت رسیدن حکومت صفوی نقشی نداشتند. اگر چه فقر و سادگی را تبلیغ می‌کردند، ولی کم‌کم به ستایش قدرتها و حکومت و ثروت‌اندوزی پرداختند. از مشایخ این سلسله خواجه نامیده می‌شدند. از قرن نهم هجری نقشبندیان، در جنگها و مصالحه‌ها (صحنه‌های سیاسی) حضور دارند و پادشاهان تیموری (به‌خصوص شاهرخ) برای خواجه‌ها، احترام خاصی قایل بودند.^{۱۶}

۱۵- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، فردوسی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۱.

۱۶- خواجه محمدبن محمد پارسای بخارایی. قدسیه (کلمات بهاء‌الدین نقشبند)، تصحیح احمد طاهری قمی، ص ۱۹ و ۱۸.

آنان دخالت در امور سیاسی را راهی برای نجات مردم می‌دانستند.

عقاید نقشبندیان سنی در محیط شیعی صفوی، با مخالفت متشرعه و فقیهان شیعه روبه‌رو بود. مهاجرت تعداد زیادی از آنان در اوایل سلطنت صفویان به هند، دلیلی برای اعمال فشار و شرایط نامساعد برای آنان بوده و طبعاً فعالیت آشکار و علنی نداشته‌اند که توسط صفویه قلع و قمع شود. نبش قبر و سپس به آتش کشیدن تخته‌های قبر عبدالرحمن جامی از بزرگان این فرقه از نمونه‌های عداوت صفویان نسبت به این فرقه بود.^{۱۷}

نوربخشیه

از دیگر فرقه‌های عمده صوفیه است که سیدمحمد نوربخش قایمی آنرا بنیانگذاری کرد. برخلاف سلسله نقشبندیه، این طریقه در زمان تیموریان مورد توجه نبود و شاهرخ تیموری همواره به دیده بغض و کینه به آنان می‌نگریست. این طریقه همچنین به دلیل دعاوی مهدویت نوربخش و برخی از اخلافتش در خراسان رونقی نیافت، ولی در فارس به همت شمس‌الدین لاهیجی گسترش یافت و خانقاه نوریه را بنا کرد. او اغلب با امرا و اشراف همنشین بود.^{۱۸}

وضعیت این سلسله شیعی که در پی کسب قدرت و مقامات دنیوی بودند، در اواخر دوره تیموری و دوره صفویه بهبود یافت. خلفای آنان کمتر به ارشاد مریدان پرداختند و به تدریج طبقه‌ای از اشراف را تشکیل دادند که به واسطه وصلت با خاندان صفوی رابطه حسنه‌ای با دربار داشتند. دخالت آنان در امور سیاسی، انگیزه‌ای جدا از نقشبندیان داشت. اینان در پی کسب مقامات دنیوی، زمین و ثروت بودند. به طوری که در ری (مرکز قدرت آنان) دارای مزارع و زمینهای زیادی شدند.

مشایخ نوربخشیه با پیوستن به شاه اسماعیل اول حمایت مادی و معنوی این سلسله را همراه داشتند. آنان در نشر تعالیم خود آزادی کامل

داشتند، زیرا تعالیم آنان مغایرتی با ایدئولوژی و روشهای حکومتی دولت صفوی نداشت.

با گذشت زمان و توسعه و تحکیم قلاع و نیروهای مادی نوربخشیان در ری اسباب نگرانی شاه طهماسب فراهم شد. ولی این مسأله امری زودگذر بود، زیرا نه شاهان صفوی و نه نوربخشیان، خواستار ایجاد برخوردهای شدید نبودند و هر دو جناح در جهت حفظ منافع طرفین کوشش می‌نمودند.

بکتاشیان

سلسله بکتاشیان از فرقه‌های دیگری است که متأثر از حروفیان بوده و در مجاورت ایران یعنی آسیای صغیر و... فعالیت می‌کرده است. از حدود قرن ۷ تا ۱۰ هجری فعالیت‌های تشکیلاتی داشته‌اند. پیشوای این طریقه، سیدمحمد رضوی معروف به حاجی بکتاش می‌باشد. پیروان این طریقه با آنکه منسوب به تسنن بودند، ولی عقاید غلات شیعه در بین آنان رواج داشت. آنان به احکام و تشریفات ظاهری مذهب اعتقاد نداشتند، همه ادیان در نزد آنان اهمیت یکسان داشت. از لباس و کلاه سفید استفاده می‌کردند و خانقاه نیز نداشتند. آنان رابطه نزدیکی با ینی‌چریان داشتند و این مسأله باعث نگرانی عثمانیان شد. بکتاشیان، همزمان با روی کار آمدن صفویان به بسط تشکیلات خود پرداختند و با ایجاد ارتباط با صوفیان صفویه در جهت استقرار حاکمیت آنان تلاش کردند. در ایران عصر صفوی فعالیت زیادی نداشتند و با وجود صبغه شیعی مورد تعقیب و آزار حکومت قرار گرفتند.

مولویان

از گروههای صوفی سنی بودند که در قلمرو حکومت عثمانی (دشمن صفویه) دارای نفوذ

۱۷- کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف، ص ۲۳۸.

۱۸- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، اسلامید، تهران، ۱۳۷۶ هـ - ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

نعمت‌اللهیه

از سلسله‌های بسیار مهم در عصر صفوی است که مؤسس آن شاه نعمت‌الله ولی است. وی معاصر با تیموریان بوده و همواره مورد احترام و تکریم آنان (به‌خصوص شاه‌رخ) قرار داشته است. در واقع سالها بعد از تأسیس این سلسله با مهاجرت گروهی از شیوخ این سلسله از هند به ایران (تفت، یزد، ماهان و...) فرقه نعمت‌اللهیه مجدداً به ایران بازگشت. سوءظن شاهان صفوی نسبت به فرقه نوری‌بخشیه و سایر فرقه‌ها، باعث رشد فرقه نعمت‌اللهیه شد. بسیاری از مشایخ نعمت‌اللهیه به مقام صدارت و امیرالامرای منصوب شدند.^{۲۰} (میرعبدالباقی یزدی از نوادگان شاه نعمت‌الله ولی در زمان شاه اسماعیل اول به مقام صدارت و سپس امیرالامرای رسید و بعد از مرگ او نیز، شاه نعمت‌الله ثانی به حکومت یزد رسید و با وصلت با خاندان صفویه به اوج نفوذ و قدرت رسید).^{۲۱} به‌دست آوردن مناصب دنیوی و سیورغالات فراوان از جانب شاه باعث رشد و گسترش این فرقه گردید. حکومت یزد به‌صورت وراثتی به خاندان نعمت‌اللهیه تعلق داشت و نفوذ آنان به اندازه‌ای بود که شاهان اغلب اوقات خود را در مشاوره با آنان می‌گذراندند و در اکثر موارد به احترام آنان، خواسته‌ها و تقاضاهای ایشان را اجابت می‌کردند. بنابراین خاندان نعمت‌اللهیه به دلیل وصلت‌های متعدد با خاندان صفویه به‌صورت شاخه‌ای فرعی از خاندان صفوی درآمده و در واقع با این روند، جنبه‌های معنوی از تشکیلات این سلسله خارج شد. هدف آنان از جلب مریدان، حفظ و تحکیم قدرت بود. آنها برای حفظ املاک و ثروت‌های مادی خویش، تحت هیچ عنوانی در مقابل حکومت صفویه ایستادگی نکردند.

۱۹- ایلیا پاولویچ پتروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۳۶۵.

۲۰- قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسین الحسینی،

خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲۱- رضا قلی‌خان هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری،

ص ۱۱۹.

بودند. شیوخ مولویه وظیفه بستن شمشیر بر کمر خلفای عثمانی را برعهده داشتند. این طریقه توسط جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی (قرن ۷ هجری) ایجاد شد. مرکز اصلی آنان در شهر قونیه بود. درویشان این طریقه ذکر جلی را با موسیقی و رقص (سماع) اجرا می‌کردند. کلاه بلندی بر سر گذاشته و روابط خوبی با یهودیان و عیسویان داشتند. دو فرقه پوست‌نشینان و ارشادیه از این فرقه منشعب شده‌اند. مریدان این فرقه اغلب از توده محروم و طبقات پایین جامعه بوده‌اند. مولویان به دلیل سنی بودن و داشتن نظرات وحدت‌جویی در زمان صفویه و به‌خصوص در دوران شاه طهماسب اول از ایران تبعید شدند.^{۱۹}

قادریه

از بزرگترین سلسله‌های تصوف اسلامی بودند که مؤسس آن شیخ محی‌الدین عبدالقادر گیلانی است. شیوخ و مریدان این طریقت، بر حفظ شعایر و سنتها اصرار زیادی داشتند. قبل از صفویه دارای مریدان بسیاری بودند، ولی بعد از آن اکثر آنان به هند مهاجرت کردند.

ذهبیه

سلسله ذهبیه را میرشهاب‌الدین عبداللہ برزش آبادی (قرن ۸ و ۹ هجری) پایه‌گذاری کرد. وضعیت آنان با سایر فرقه‌ها متفاوت بود، اولاً به دلیل مدارا و همراهی مشایخ شیعه این سلسله با شاهان صفوی و عدم دخالت جدی در امور حکومت. ثانیاً مقید بودن سران و مریدان این سلسله به رعایت موازین شریعت (در حالی که اکثر فرقه‌های تصوف خود را ملزم به رعایت این موازین نمی‌دانستند). در تمام دوره صفویه این سلسله ابتدا در خراسان و سپس در فارس به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند و موفق به جلب پیروان زیادی در بین طبقات عامه و کسبه شدند. برخی از مشایخ این سلسله کتابهای خود را به شاهان صفوی هدیه و به‌نام آنان تألیف می‌کردند.

حیدری‌ها و نعمتی‌ها

از دیگر سیاستهای دولت صفوی در قلع و قمع گروههای صوفی، ایجاد زمینه‌ای برای درگیری بین توده مردم بود. شاید این روش می‌توانست بسیار مؤثرتر از درگیری مستقیم با خود آنان باشد. دامن زدن به این درگیریها طی قرون متوالی باعث عدم توجه مردم به مسائل اساسی پیرامون خود بود. علاوه بر این، وجود این منازعات از فعالیت آزادانه گروهها جلوگیری به عمل می‌آورد. نظر اغلب مورخان این است که حیدری‌ها به دلیل انتساب به قطب‌الدین حیدر تونی یا زاویه‌ای و نعمت‌اللهیان به دلیل انتساب به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی به این نام خوانده می‌شدند. درگیری بین این دو گروه نوعی سرگرمی برای شاهان صفوی بود. این منازعات به اندازه‌ای بر سر مسائل جزئی و بی‌ارزش بود که اکنون نیز درگیریهایی را که ریشه منطقی و صحیحی ندارد «حیدری - نعمتی» می‌خوانند. جهانگردان اروپایی در شهرهای مختلف ایران به جناح‌بندی بین محلات پی برده و خاطرات خود را از مشاهده این صحنه‌ها نوشته‌اند.^{۲۲}

پسیخانیان (نقطویان)

عمده‌ترین فرقه تصوف در عصر صفوی بود که حکومت بیشترین درگیری را با آنان داشت. این فرقه شاخه‌ای از حروفیان و دارای عقاید خاصی همچون تناسخ بودند و در حقیقت علت اصلی عدم سازش آنها با سیاستهای حکومت همین عقاید و جهان‌بینی آنان بود.

پس از کشتار رهبران و مریدان فرقه حروفیه در زمان تیموریان و قراقویونلوها، بسیاری از روستاییان و پیشه‌وران به نهضت پسیخانی پیوستند. این نهضت، نه نهضتی صرفاً سیاسی و نه صرفاً مذهبی بود، بلکه مهمترین نهضت سیاسی - مذهبی عصر صفوی به‌شمار می‌رفت. علاوه بر اқشار روستایی و شهری، تعداد زیادی از روشنفکران و شاعران نیز با این نهضت همراه بودند.

بنیانگذار این جنبش، محمود پسیخانی از اهالی

پسیخان (حوالی رشت) بود. وی از یاران فضل‌الله نعیمی استرآبادی رهبر حروفیان بود. مسأله پنهان‌روشی و زندگی مخفیانه صوفیان و از جمله نقطویان در تمام مظاهر زندگی آنان تأثیر داشته از جمله آنها، انتقال اکثر عقاید و روشهای مبارزه به صورت شفاهی بوده است. و آثار مکتوبی برجای نمانده بجز برخی اشعار شاعران نقطوی.

اکثر منابع دوره صفویه از آنان به‌عنوان اوباش و شورشی و ملاحده یاد می‌کنند. این طریقه، به دنبال سختگیری شدید حکومت صفوی در نواحی هندوستان و آسیای صغیر، گسترش یافت. نقطویان را به اسامی مختلفی چون اهل نقطه، پسیخانیان، محمودیه، واحدیه، امناء، ملاحده، تناسخیه، اهل احصاء، اهل زندقه و... می‌نامیدند.

مبارزات علنی و گسترده نقطویان، پس از مدتی فترت، در زمان شاه طهماسب و مجدداً در زمان شاه عباس اول آغاز شد. این طریقه دارای کانونهای متعددی در ایران بود از جمله ساوه، فارس، کاشان، اصفهان، قزوین، کوهپایه، نایین و...

شواهد گویای این است که پسیخانیان در زمان شاه اسماعیل اول، تا حدودی آزادی عمل داشته‌اند و علت آن احتمالاً عدم فعالیت علنی و جدی علیه حکومت وقت بوده، به طوری که در دربار شاه اسماعیل اول، شاعرانی با گرایش به فرقه حروفیه (نزدیک به عقاید پسیخانیان) وجود داشته‌اند. فعالیت نقطویان در دوره شاه طهماسب اول وارد مرحله جدیدی شد. فردی به نام درویش خسرو که مورخان صفوی او را از مردم فرومایه محله درب‌کوشک قزوین می‌دانند در این شهر قیام کرد و فقط به یک سری از محرومیت‌های اجتماعی محکوم شد... وی پس از مرگ شاه طهماسب مجدداً شروع به فعالیت‌هایی در جهت افکار نقطوی خود نمود.

در واقع از هنگامی که صفویان از راه تمسک به تصوف به حکومت رسیدند، مشایخ سایر فرقه‌ها

۲۲- رجوع شود به سفرنامه ژان شاردن، ذیل محلات حیدری - نعمتی.

نیز سعی کردند تا از همین راه به قدرت سیاسی دست یابند. در طول حکومت شاه طهماسب در بسیاری از شهرهای ایران مانند قزوین، اصفهان، کوهپایه و کاشان و... نقطویان دست به شورشهای عظیمی زدند.

سرکوب شدید نقطویان از زمان شاه طهماسب به بعد، این نهضت را مجدداً از مبارزات علنی خارج و وارد مرحله فترتی کرد تا اینکه مجدداً در زمان شاه عباس اول فعالیت خود را از سر گرفت.

مؤلفان آن عصر در بیان وقایع سالهای ۹۸۰ هجری قمری به بعد، به حبس و کشتار وسیع پسیخانیان در نقاط مختلف کشور اشاره می‌کنند. در دوره شاه اسماعیل دوم به دلیل اختلافات و خودسری‌های سران قزلباش و مشغول بودن سران نظامی به جنگ با عثمانیان در نواحی شمال غربی کشور نقطویان فرصتی برای سر و سامان بخشیدن به تشکیلات از هم پاشیده خود و سازماندهی مجدد نیروهایشان به دست آوردند. به دنبال این قضیه، مجدداً درگیریهای شدیدی میان سپاهیان محمد خدابنده و پسیخانیان روی داد.

شاه عباس اول و سایر بزرگان دربار، در ظاهر برای آشنا شدن با عقاید و افکار درویش خسرو (از سران نقطوی) و سایر نقطویان به تکیه او در قزوین رفت و آمد می‌کردند. ولی قصد واقعی شاه از ایجاد ارتباط با نقطویان، آگاهی از نیات و توطئه‌های پنهانی آنان و شناسایی سران آن فرقه بوده است. به طوری که پس از مدتی به اهداف قدرت طلبانه سران نقطوی پی برد و فوراً با تعدادی سواره نظام و پیاده نظام، تکیه درویش خسرو را محاصره و او و تمامی مریدانش را دستگیر کرد.^{۲۳} پس از این کشتار دسته جمعی، شاه فرمانی به کاشان و اصفهان و سایر نواحی فرستاده و از حکام آن نواحی خواست که هر کس را که به نقطوی بودن متهم می‌باشد دستگیر نمایند. پیدایش فضای ناامن جانی و فکری برای پیروان این طریقت، باعث مهاجرت جمعی از آنان به هند شد.

شاه عباس اول، به قدری در کشتار و حبس کردن

نقطویان افراط کرد که آوازه قساوت او به خارج از مرزهای ایران رسید و جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه گورکانی هند، او را مورد انتقاد قرار داد و از او خواست که دست از این کشتارها بردارد. شاه عباس پس از این کشتارها، تمامی آثار نقطویه اعم از کتابها و رساله‌های این فرقه را به آتش کشید و بعد از آن دیگر کمتر آثار علمی مکتوبی در دسترس پیروان نقطوی، برای ارائه به نسل‌های بعدی باقی ماند و تا مدتها نیز دیگر اثری از شورش پسیخانیان در شهرهای ایران دیده نمی‌شد و پیروان باقی مانده نیز گرایشهای خود را مخفی می‌کردند.

سایر درویشانی را که عموماً جهانگردان عصر صفویه از آنها نام برده‌اند، نباید به عنوان سلسله‌های تصوف در این دوره تلقی کرد. زیرا آنها به هیچ وجه، با تعلیمات بزرگان صفویه آشنایی نداشتند و عموماً از این راه ارتزاق می‌کردند. انکار وجود آنها نیز کاری غیرمنطقی است. در واقع وجود آنها مانند سایر دوره‌ها، نشان‌دهنده بی‌عدالتی‌ها و نابسامانیهای اجتماعی است. هیچ گروهی از این درویشان در صدد قدرت طلبی نبودند و ظاهری مانند گدایان دوره گرد داشتند. با پوستینی بر شانه و موهایی بلند و پاهای برهنه و اغلب به مناقب خوانسی، معرکه‌گیری و تکدی و... در قهوه‌خانه‌ها و میدانها مشغول بودند. طبعاً وجود این دسته از دراویش نه فقط خطری برای حکومت نداشت، بلکه اسباب سرگرم شدن مردم را نیز فراهم می‌کردند. از جمله این گروه از دراویش می‌توان به چتلی‌ها، مداری‌ها، مصلی‌ها، سالک‌ها، مختاری‌ها، ابدال‌ها، مفردها، قزاق‌ها، جلالی‌ها، شکاری‌ها، درویشان عجمی و... اشاره کرد.^{۲۴}



۲۳- ملا جلال‌الدین منسجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲۴- انگلیت کمپفر، سفرنامه کمپفر، در مورد نحوه پوشش و زندگی این دراویش، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و نیز آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.